



آشنایی با مسائل جدید علم کلام*

سخنرانی آقای دکتر حداد عادل

نگرش انسان دوران جدید اروپا (از رنسانس به این سو) به دین با نگرش قبل از رنسانس (قرون وسطی) فرق کرده، طرز تلقی و توقع و تحقیق نسبت به دین در سه چهار قرن اخیر متفاوت شده است. خصوصاً در قرن نوزدهم و بیستم این گرایشها، به صورت یک انضباطهای علمی و رشته‌های علمی تبلور یافته است. این تفاوت به چند دلیل و از چند جهت حاصل شده است و من در پی استقرای تام نیستم بلکه به بیان بعضی دلایل می‌پردازم:

۱. یک دلیل این است که در دوران جدید، اروپایی‌ها با تمدنهای دیگر آشنا شدند. جهانگردی و استعمارگری و ماجراجویی و حضور در کشورهای دیگر از خصوصیات همین تمدن جدید غرب است که اروپایی‌ها در خارج از اروپا حضور پیدا کردند و با مردم دیگر آشنا شدند. این

موضوع سخنرانی این جلسه، آشنایی با مسائل جدید علم کلام است. پیداست که من در این زمان کوتاه نمی‌توانم مسائل را استدلالی بحث کنم و وارد محتوا و مضمون بشوم بلکه می‌خواهم مثل کسی که عجلوانه می‌خواهد نقشه‌ی سر بسته‌ای از یک منطقه ترسیم کند، شما را در حدّ توان خودم با چشم‌انداز مسائل جدید کلام آشنا کنم. البته در کلّ حوزه و مخصوصاً تخصصی کلام، درس کلام جدید و مسائل جدید آن جزو درسهای شما هست و بنده جزوه‌ی درس استاد محترم شما را دیده‌ام و توجه دارم که بعضی از شما مطالب مرا که عنوانش را بیان می‌کنم به تفصیل در کلاس خوانده‌اید و خود آیه‌ی الله سبحانه هم در کتاب مدخل مسائل جدید کلامی متعرض بخشی از این مسائل شده‌اند و اینها حاکی از توجه به مسائل جدید کلامی است.

* آنچه در پیش روی دارید، حاصل یک کنفرانس علمی است که در تاریخ ۱۳۷۶/۱/۲۰ در مؤسسه امام صادق علیه السلام، در جمع طلاب رشته تخصصی علم کلام حوزه علمیه قم توسط دانشمند محترم، جناب آقای دکتر حداد عادل ارایه شده است.

دسته‌بندی کرده به انواع ادیان قایل شویم؟ و بالأخره این که سبب تنوع ادیان چیست؟ و آیا می‌توانیم در ادیان به ابعاد مختلفی قایل بشویم و بگوییم هر دینی دارای ابعاد گوناگون است و تفاوت ادیان با هم به این سبب است که بُعدی در یکی هست و در دیگری نیست و یا در یکی ضعیف و در دیگری قویست؟ کم‌کم این مسائل راجع به دین پدید آمد.

گرایش و توجه دیگری هم در اثر جهانگردی و مردم‌شناسی و غیره نسبت به دین پدید آمد و آن مشاهده‌ی نوع دین و دینداری در اقوام اولیه (اقوام عقب مانده و بدوی) پدید آمد که ما تا هر جا که به گذشته‌ی تاریخ برمی‌گردیم با دین سر و کار داریم و اروپاییها چنین تصور کردند که گویی با مراجعه به مناطق جغرافیایی دور دست می‌توانند به دین در تاریخ گذشته مراجعه کنند یعنی گویی مناطق جغرافیایی دور دست که اقوام اولیه را در خودشان جا داده‌اند موزه‌ای هستند که نمونه‌های اولیه‌ی دین را در خودشان حفظ کرده‌اند. با این تصور و مشاهده‌ی این نمونه‌ها سعی کردند سیری تحوُّلی و تطوُّری برای دین ترسیم کنند و بگویند این دینی که در قوم بدوی امروزی می‌بینیم دینی است که شاید جدّ اعلاّی همین دینی است که ما امروز داریم و از

ارتباط گسترده، سبب شده که اهل علم و دین اروپا با دینهای دیگری غیر از مسیحیت مواجه شوند. رویایی با ادیان گوناگون سبب تحولاتی گشت. یکی این که وقتی با ادیان مختلف روبه‌رو شدند مشاهده کردند که برخی گرچه مسیحی نیستند اما مؤمن‌تر از آنها هستند. این بود که بحث مقایسه‌ی ادیان پیش آمد و سخن از يك دین حق و بقیه‌ی آرای خرافاتی و جادویی و غیره در بین نبود، بلکه دیدند ادیانی هستند که اهمیتی که پیروان هر دینی برای آن قایلند کمتر از اهمیت دادن مسیحی‌ها به مسیحیت نیست.

نکته‌ی دیگر این که آنان در سایه توجه به وجود ادیان مختلف، در صدد تعریف دین برآمدند.

وقتی شما با چند مصداق مواجه شدید که يك وجه اشتراك دارند و يك وجوه اختلاف طبعاً یکی از مسائل این می‌شود که وجه اشتراك و وجه امتیاز آنها چیست، و در واقع باید در مقام تعریف برآییم یعنی ما به الاشتراك را از ما به الامتیاز جدا کنیم و بگوییم که مجوّز اطلاق نام دین به این چند مصداق چه باید باشد؛ پس مسئله‌ی تعریف و معنی دین موضوعیت پیدا می‌کند. بعد از این تنوع ادیان، فکر جدیدی مطرح شد که آیا می‌شود ادیان را

در این کشتی تأمل و تردید نمی‌کردند بلکه فکرشان سعادت و نجات و رهایی از طوفان بود ولی در نگرش جدید دین‌شناسی چنین شد که وقتی سوار کشتی شدند بیشتر به ساز و کار خود کشتی پرداختند که از چه ساخته شده و چه کسی گفته که حتماً باید سوار این وسیله شد و آیا اصلاً ساحل نجاتی وجود دارد؟ این نگرش کشتی‌شناسی بود و فرق است بین این دو نگرش. البته این نگرش، نگرش غالب است و گرنه در قدیم هم ممکن است از نوع نگرش جدید بوده است و در جدید هم نگرش قدیمی وجود داشته باشد. خصوصاً که در سیصد سال اخیر رقیبایی برای دین پیدا شد حدّ اقل دو رقیب برای دین تصور شد یعنی فکر کردند تنها منجی انسان دین نیست و برخی گمان کردند که اصلاً دین نمی‌تواند منجی باشد. و آن دو رقیب عبارت بودند از: فلسفه و علم. می‌دانید که در اروپای جدید، فیلسوفان نقش پیامبران را ایفا می‌کردند و آنان بودند که تکلیف جامعه را معین می‌کردند و معنای وجودی برای انسان ارائه داده، راه و چاه را به او نشان می‌دادند. یکی از تفاوت این دوران با دوران قبل این بوده است که بسیاری از مردم برای سعادت به سراغ فیلسوفان می‌رفتند و برای پیدایش حقیقت و غیره راهنمایی

کنار هم گذاشتن نمونه‌ها در دوران سپری شده سعی کردند سیر تحولی دین را در طول تاریخ معین بکنند شبیه کاری که داروین در انواع کرده بود. مجموع این مسائل سبب شد که رشته‌ای و یک سلسله مطالعاتی تحت عنوان دین‌شناسی موضوعیت پیدا کرد که عمدتاً از بیرون به دین نگاه می‌شود و همین‌طور که انواع شناسی‌های دیگر به وجود آمد مثل زمین‌شناسی، دارو شناسی، حیوان‌شناسی، شناخت ماده، ... یکی از چیزهایی هم که باید آن را شناخت دین است منتهی این دین‌شناسی متفاوت است با آن شناختی که پیروان ادیان غالباً از درون ادیان پیدا می‌کنند. پیروان ادیان یک شناختی همراه با علاقه و ایمان دارند ولی در دین‌شناسی جدید با قطع نظر از پیوندهای عاطفی و ایمانی به بررسی دین پرداخته می‌شود و به عنوان واقعیتی از واقعیات دنیای انسانها مورد تحلیل قرار می‌گیرد. برای بیان تفاوت این نگرش به دین با نوع قدیمی‌تر آن، به این مثال نظر می‌افکنیم: اگر دین را یک کشتی فرض کنیم که در دریا عده‌ای بر آن سوار می‌شوند آن انسانهایی که نگرش غیر جدید به دین دارند بیشتر دل‌نگران نجات و رسیدن به ساحل بودند و چشم امید به ساحل داشتند که این کشتی آنها را به آن ساحل برساند و

عقاید دینی در اروپا در سه چهار قرن اخیر مورد استفاده قرار گرفت. در تطوّر و گسترش علم و فلسفه، حداقل دهها مسئله از جانب رشته‌های علم و فلسفه برای دین پدید آمد که این مسائل متکلمان را به چالش خواند و آنها در مقام تحدی با متکلمان برآمدند و وقتی کلام جدید یا مسائل جدید کلامی می‌گوییم این مجموع مباحثی است که در این مدت با این تحولات در نگرش نسبت به دین خصوصاً از جانب فلاسفه و رشته‌های مختلف در مقابل دین به وجود آمده است. جدید بودن این مسائل برای طلاب از آن جهت است که در کتب رسمی کلامی سنتی توجّه به این مسائل نشده است. حالا به بعضی از این مسائل اشاره می‌کنم.

اما در فلسفه: یکی از مهمترین مسائل تردید، در کفایت عقل برای شناخت حقیقت بوده است و مهمترین فیلسوفی که آن را بسط داده، «کانت» در فلسفه‌ی نقّادی می‌باشد. او به زعم خودش در کتاب معروف «نقد عقل محض» اثبات کرده که عقل انسان قدرت شناخت حقایق ماورایی را ندارد و با عقل نظری نمی‌شود خدا را شناخت و در آن کتاب فقط در بیان این معنی دویست سیصد صفحه خودش بحث کرده و این کتاب در سال ۱۷۸۱ تألیف

می‌خواستند و آن چهار تا سؤال کانت معروف است که از خودش پرسید: چه می‌توانم بدانم، چه می‌توانم بکنم، و به چه می‌توانم امید داشته باشم، و من کیستم؟ پاسخ این سؤالات را در دوران قدیم پیامبران می‌دادند اما در دوران جدید فیلسوفان مدعی پاسخ به آنها بودند.

دیگری هم علم جدید است که رقیبی برای دین تلقی گشت گمان شد که با علم جدید نیازی به دین نیست بلکه آنقدر افراط کردند که در نحله‌هایی مثل پوزیتیویسم مدعی شدند که با علم به فلسفه هم نیاز ندارند و علم را کلید سعادت دانستند.

در دوره‌های جدید، اروپا - به دلایلی که شما هم آشنایید و ذکر آنها ما را از بحث خودمان دور می‌کند - در سرایشی الحاد افتاد. از رنسانس به بعد نوعی اعراض نسبت به مسیحیت در اروپا رونق گرفت. از خصوصیات رنسانس این بود که انسان به خودش به عنوان انسان توجه مستقل و اساسی کرد چه به لحاظ قوای جسمانی و شناخت خصوصیات مادی انسان و چه به لحاظ خصوصیات فکری و دماغی و سرانجام انسان در کانون توجهات قرار گرفت و این یکی از معانی اومانیزم است و به هر حال علم و فلسفه برای الحاد به عنوان وسیله‌ای برای تشکیک و مخالفت با

نگرش‌های عرفانی و اخلاقی و روحی و روانی قابل شدند. برای اعتقاد به دین، انواع کلام‌های جدید در اروپا به وجود آمد که من در شماره‌ی دوم قیاسات در مقاله‌ای تحت عنوان تأثیر کانت بر تفکر دینی مغرب زمین سعی کرده‌ام این بخش از بحث را با تفصیل بیشتر توضیح بدهم.

این تأثیرات و تشکیکات فلسفه بر کلام پیرامون مسئله معرفت و شناسایی دور می‌زد اما بعدها این شناسایی و نظریه معرفت (در سه چهارم قرن اخیر) اهم مسائل فلسفه‌ی غرب بوده است یعنی شناخت شناسی در فلسفه‌ی غرب جای هستی‌شناسی در فلسفه‌های قرون وسطی و اسلامی را گرفت و آن همان منزلت هستی‌شناسی در فلسفه‌ی ما را دارد؛ در نتیجه این سوالات پیش آمد که اصولاً ذهن ما چه تأثیری در شناخت مفاهیم دینی دارد یعنی آیا ذهن ما هم در شناخت مفاهیم دینی مؤثر است؟ به چه شکل؟ تا چه اندازه؟ و این چه تغییری در تلقی ما از دین می‌دهد؟ و مسائلی از قبیل نسبی بودن برداشت‌های بشر از دین به وجود آمد به دلیل تأثیر ذهن بشر بر دین و این مسائل مربوط به قبض و بسط یکی از آثار این نحوه‌ی نگرش به دین است و آیا بعد از خواندن متن می‌توانیم به کنه مقصود مؤلف پی ببریم که

شده و از آن به بعد به جرأت می‌شود گفت هزار کتاب دانشگاهی حداقل در این مبحث کانت نوشته شده است و من نگران کم گفتن این عدد هستم و این علامت نفوذ این فکر، در غرب است. «کانت» ملحد نبود بلکه در صدد اثبات حقانیت دین از طریق عقل عملی (اخلاق) بود او به وجدان اخلاقی اصالت می‌داد ولی نکته‌ی مهم و حرف اول این فیلسوف درجه‌ی اول این بود که عقل قادر به اثبات خدا نیست و تکلیف مسائل دیگر ماورایی روشن خواهد بود. این مباحث موجب پدید آمدن مکاتب الحادی و کلامی گردید یعنی تحت تأثیر فکر او عده‌ای ملحد شدند و عده‌ای به نوعی خاص از تفکر دینی قائل شدند، و نحله‌های جدیدی در کلام به وجود آمد مثلاً عده‌ای سخن او را در مورد عقل قبول کردند و پنداشتند که دلایل معتقدان به مذهب برای اثبات وجود خدا مخدوش است و بعد از مسلم گرفتن این مطلب، علت تدین به دین را - با وجود عدم دلیل عقلی بر آن - در روانشناسی جستجو کردند؛ یعنی این بیان فلسفی کانت راه را برای انواع توجیهات روانی و اجتماعی دین باز کرد. البته این اثر الحادی کلام کانت، بر خلاف میل کانت بود ولی عده‌ای هم بودند که گفتند: بله این مسئله مدلل عقلی نیست بلکه به

ناحیه‌ی غیر خودش (در زمانی که فلسفه‌ی چیز دیگر می‌شود) مسئله‌سازی و چنگ‌اندازی کرده است. مثلاً در فلسفه‌ی اخلاق شما خیلی بیشتر با تشکیک مواجه هستید و یا در فلسفه‌ی علم و هنر و فلسفه‌ی حقوق و غیره در تمام این فلسفه‌های مضاف، بشر سعی کرده مبانی آن مضاف الیه را مستقل از نظر دین بشناسد و ارزیابی کند و حتی اگر بشر بخواهد فقط در حوزه‌ی اخلاق، مبانی اخلاقی را مستقل از دین مطرح کند چقدر مسئله‌ی جدید از این حیث در کلام دینی به وجود می‌آید و چقدر سخن تازه در مقابل حرفه‌های دینی وجود خواهد داشت!

در علوم

اما می‌رویم سراغ علوم و سخنم را در سه بخش خلاصه می‌کنم:

۱. اشاره به مسائل کلامی جدید برخاسته از علوم طبیعی جدید؛
۲. اشاره‌ای اجمالی به مسائل جدید کلامی جدید برخاسته از علوم اجتماعی؛
۳. اشاره به مسائل برخاسته از علوم انسانی.

یعنی می‌خواهم بگویم هم علوم طبیعی جدید و هم علوم اجتماعی جدید و هم علوم انسانی جدید در طرح مسائل جدید کلامی مؤثر بوده‌اند.

این همان تأویل متن است و هرمنوتیک ... و مسائل دیگر که همه نتیجه‌ی آن بحث‌های فلسفه در ناحیه‌ی شناخت و عقل و حکایت عقل و نحوه‌ی تأثیر ذهن آدمی در معرفت آدمی است. اما غیر از این تحولات فیلسوفانی هم پیدا شدند که در برهانهای اثبات وجود خدا تشکیکات تازه کردند از قبیل هیوم و اخلافش که تا امروز هم وجود دارد و براهین اثبات وجود باری در معرض انواع شبهات قرار گرفت و این روزها در مغرب زمین هر ساله دهها کتاب موافق و مخالف در اثبات وجود خدا در سطح دانشگاه تألیف می‌شود و در این چند ساله‌ی اخیر بیش از ده کتاب در زبان فارسی داشته‌ایم که ترجمه‌ی همان کتابها می‌باشد و شما باید به طور گسترده منتظر آمدن آنها باشید. به طوری که این نوع شبهاتی که در غرب مطرح شده است به طور عادی در دسترس همه خواهد بود. این موج جدیدی است که ما ۳۰ سال پیش با چنین موجی مواجه نبودیم و این پدیده‌ای تازه است و غرض من از ذکر این مسائل جلب توجه شما به کلیت مطلب است. مسائل فلسفی بیش از اینهاست ولی همه‌ی بحث را نمی‌خواهم به این بخش اختصاص دهم و فلسفه بیشتر از آن‌که در ناحیه‌ی مربوط به خودش که متافیزیک باشد در

بشر جدید به کمک این فرمولهای ریاضی جدید می‌توانست حوادث آینده را پیش‌بینی بکند و این غروری که از علم جدید حاصل شد کارها را به اینجا رسانید که عده‌ای بگویند با درک قوانین طبیعی جدید نیازی به فرض خدا و یا دخالت او برای تمشیت امور طبیعت باقی نمی‌ماند و این تمایل پیدا شد که به جای قدرت لا یزال الهی و تأثیر و دخالتش برای گردش جهان به قوانین طبیعت تمسک کنند. این یکی از میدانی گسترده‌ی درگیری بین علم و دین یا بین متدین و غیر متدین می‌باشد که منشأش علوم طبیعی جدید بود.

و از امور دیگری که از علوم طبیعی جدید پدید آمد، تصوّر حکومت بی‌چون و چرای اصل علیّت بر همه‌ی مظاهر طبیعت و از جمله بر خود انسان که به دترمینیسم یا اصل موجبیّت یا ضرورت ترتب معلول بر علّت تعبیر می‌کنند. این دترمینیسم جایی برای اختیار و آزادی اراده باقی نمی‌گذاشت یعنی تصور این‌که در جهانی که تحت حکومت دترمینیست هست چگونه می‌شود انسان مختار باشد، دشوار بود و در نتیجه اخلاق مخدوش شد و بدون اخلاق جایی برای دیانت باقی نمی‌ماند.

باز از جبهه‌های هنگامه آفرین در مسیر علوم طبیعی که در مقابل دین باز شد

توضیح: چنین نبوده که این علوم هم‌شان صرفاً در جانب مبارزه‌ی با دین مؤثر باشند. در همین علوم استفاده‌های مثبت و مفید هم برای دین وجود داشته است ولی نظر اکنون بیشتر به مخالفتها و تحدّیاتی است که از جانب این علوم پدید آمده است. در علوم طبیعی جدید آن طبیعت‌شناسی ارسطویی مشائی قرون وسطایی که با فلسفه‌ی ارسطو سازگاری داشت کنار گذاشته شد. این‌که ما تصویری از صورت و مادّه و جوهر و عرض و علل اربعه و علّت غایی به خصوص، داشته باشیم سپس همین مفاهیم را که از فلسفه می‌گیریم در طبیعت‌شناسی (علم) هم به کار ببریم این منسوخ شد و علم جدید راه برده‌ها و رهیافت‌های جدیدی پیدا کرد. از جمله، بحث از علّت غایی منسوخ شد و بحث از چرایی از حوزه‌ی علم جدید کنار رفت و علم جدید صرفاً به سراغ درک چگونگی رفت نه چرایی؟ و ریاضیات بر خلاف علم قدیم مدخلیّت و موضوعیّت تام پیدا کرده؛ به ویژه در فیزیک. و بشر به مدد آزمایش و تجربه و ریاضی به قوانین علمی دست پیدا کرد که استخوان‌بندی آن قوانین را ریاضی تشکیل می‌داد و مخصوصاً در این قوانین عامل زمان در کنار بقیه‌ی عوامل مثل بُعد و جرم و امثال اینها وارد شده بود. در نتیجه،

عده‌ای از دانشمندان از قبیل «ماکس بلانک» و «نیزبور» و «اروین شردينگ» و «هایزبرگ» و «زیراک» و عده‌ای دیگر و از جمله «انیشتمین» پدید آمد؛ از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط بیستم که اوجش در حوالی ۱۹۳۰ بود. این فیزیک‌جانشین فیزیک نیوتنی شد و در این فیزیک مبانی طبیعت شناسی نیوتن هم متزلزل شد و یکی از اصولی که در این فیزیک مورد تردید قرار گرفت اصل علیت بود که از اصول مهم فیزیک جدید به نام فیزیک «کوانتومی» می‌باشد اصل عدم تیقن یا اصل عدم یقین «هایزبرگ» است که گفتند ما در شناخت طبیعت به یقین برسیم. این نگرش، آثاری فلسفی در باب آزادی و اختیار و اراده داشت. بعضی‌ها هم می‌خواستند از این مطلب به نفع دین استفاده کنند و یک سلسله بحث‌هایی پدید آمد که وارد نمی‌شویم.

اما علوم اجتماعی، در این علوم جامعه شناسی منشأ خیلی مسائل شد. شما کافی است به آراء و آثار اگوست کنت و دورکیم و بالأخره مارکس توجه کنید و ببینید که چطور علمی به نام جامعه‌شناسی آمد برای دین و کلام مسئله ساز شد؛ مثلاً مارکس و تبیینی که او از دین در جامعه‌ارایه می‌دهد گفته می‌شود که: فرهنگ و از

داروینیسیم بود که از ابعاد گوناگون مسائل نو آفرید. در حیطه‌ی کلام، هم از حیث اعتقادی که ادیان شرافت و اشرافیت انسان را به عنوان موجودی والا می‌شناختند و هم از حیث اعتقادی که در ادیان در مورد اصل انسان و حقیقت او بود.

برخی بینش تطویری داروینستی را به حیطه‌ی ارزشها و مبانی معرفتی و ارزشهای اخلاقی انسان سرایت دادند؛ یعنی همان‌طور که اندام آدمی در طول تاریخ دستخوش تطویر شده تا به وضع امروزی رسیده است، ارزشهای اخلاقی هم که مورد باور مردم است در طول تاریخ تطویر بوده است و نحوه‌ی شناخت ما از عالم که نامش را عقل و تعقل و استدلال می‌گذاریم محصول تطویر ذهن ما در طول تاریخ است و این کاشف از حقیقت نیست. حالا خود داروینیسیم چقدر ارزش علمی داشت یک بحث است ولی چه استفاده‌هایی مخالفان دین از آن کردند بحث دیگری است و یکی از میادین سخت درگیری خصوصاً در مسیحیت تعارضی بود که میان نصوص کتاب مقدس در باب اصل انسان با دستاوردهای داروینیسیم مشاهده می‌شود.

در این جا اشاره‌ی کوتاهی می‌کنم به افکار فلسفی اجتماعی اخلاقی که در قرن بیستم در فیزیک جدید پدید آمد که توسط

بدوی به واکنشهای اجتماعی انسان در جامعه برگردانند.

حقوق هم ابواب تازه‌ای باز کرد و این که مبانی حقوق چه باید باشد؟ آیا باید طبیعی باشد، الهی باشد، قراردادی باشد؟ و احکام حقوقی دینی و مذهبی در این میدان، در مقابل انواع صفوف غیر الهی به مبارزه فرا خوانده شدند و امروز با انواع درگیرها در عالم دیانت در حیطه‌ی حقوق مواجه هستید وقتی به نام حقوق بشر به سراغ احکام دینی می‌آیند یک نمونه از بحث ماست و یا وقتی دستگاههای مربوط به سازمان حقوق بشر برای کودکان حقوقهایی را وضع می‌کنند و یا برای حقوق خانواده که در آن نوع حقوق مذهبی حقوقی که ما مسلمانها بین افراد خانواده قایل هستیم نقض می‌شود و بعضی کارهایی را که ما وظیفه‌ی خودمان می‌دانیم جرم تلقی می‌شود از انواع مسائلی است که از طریق علم حقوق در عالم دیانت پدید می‌آید.

و اما سیاست، از جمله این مسئله است که آیا دین باید در سیاست دخالت بکند یا نکند؟ و حکومت دینی یعنی چه؟ حکومت دینی مبنایش چیست و در حکومت دینی، مفاهیمی از قبیل آزادی چه منزلتی دارد؟ آزادی مفهومی است اجتماعی، انسانی، فلسفی، سیاسی. از

جمله دین و اخلاق و معنویت رو بناست و زیربنای آن روابط تولید و ابزار تولید است که دوره به دوره عوض می‌شود. این به معنای بی‌پایه تلقی کردن همه‌ی حقایق دینی است و نتیجه آن منتهی می‌شود به توجیهی که مارکس در علت پیدایش دین می‌کند و می‌گوید دین افیون ملت‌هاست و سرمایه‌داران، کارگران و زحمت‌کشان را مبتلا به این افیون می‌کنند که در واقع در عالم تخیل آنچه را که در عالم واقع از آن محروم مانده‌اند پیدا و تصور کنند. این یکی از سخنانی است که از طریق علوم اجتماعی برای دین پیدا شده است و در کشور ما دهها سال این مسئله ذهن بسیاری از جوانها را به سوی خودش جلب کرده بود.

تبینی که اگوست کنت از خدا و مذهب در علوم اجتماعی کرده است خود داستانی دیگر دارد.

در مردم شناسی هم مسائل زیادی برای دین پدید آمد. مردم شناسان در بررسی آداب و رسوم مردم مسائلی را مطرح کردند در ناحیه‌ی کلام که بحث‌انگیز بود و اینها با نگرشهای تاریخی و رجوع به نمونه‌های اولیه‌ی اقوام بدوی سعی می‌کردند که آن خاستگاه اولیه‌ی مناسک و شعائر پیشرفته‌ی امروزی ادیان را با تحقیق در زندگی قبایل

برای منشأ دین کرد چقدر بحث ایجاد نمود. در غرب، انواع کتابها و مباحث و مسائل برخاسته از توجیحات روانی است. خیلی‌ها بنا بر این گذاشتند که گزاره‌های دینی يك معناى منطقی ندارند و تحقیق پذیر نیستند پس باید توجیه روانی داشته باشند؛ آن‌گاه فروید طوری و دیگران طوری دیگر سعی کردند دین را بازتاب روان انسان بدانند و مولود خصوصیات روانی انسان؛ مثلاً فویرباخ که یکی از کسانی که عقایدش در مارکس اثر داشته است، عبارت «خلق الله آدم علی صورته» را واژگونه کرد و گفت: «خلق الله آدم علی صورته»^(۱)، یعنی در واقع خدا را مخلوق تمثیلات روانی انسان دانست. برای اشاره به یکی از فصل مشترکهای روان‌شناسی و کلام، توجه شما را به مفهوم «از خود بیگانگی» جلب می‌کنم که یکی از مفاهیم مربوط به انسان است که به روان‌شناسی مربوط می‌شود که مارکس و هگل و فویرباخ و دیگران از آن بحث کرده‌اند، بعضی آمده‌اند این مفهوم را محملی برای بحثهای الحادی قرار داده‌اند و بعضی در همین مسیر بحثهای دینی کرده‌اند مثلاً این مفهوم نزد متکلمان و ملحدان هر دو مطرح است و این به روان‌شناسی مربوط است.

همین دیدگاه سیاست اگر به آزادی نگاه کنیم، بحث رابطه‌ی دین با آزادی در عالم سیاست پیش می‌آید و این‌که آیا دین يك فرد شخصی و قلبی است و یا امری اجتماعی و سیاسی است.

وبالأخره علوم انسانی؛ گاهی علوم اجتماعی را با انسان یکی می‌دانند ایرادی هم ندارد ولی من برای سهولت بحث علمی از قبیل جامعه‌شناسی و حقوق و سیاست و مردم‌شناسی را علمی اجتماعی تلقی کردم و مقصودم در این بحث از علوم انسانی علمی است از قبیل روان‌شناسی، اخلاق، زبان‌شناسی و امثال آن. و در همین علوم هم دیده می‌شود که چقدر مسئله‌ی جدید برای کلام پدید آمده است.

مثلاً در روان‌شناسی که من به مسئله‌ی الحادی‌اش اشاره می‌کنم و باز تأکید می‌کنم که چنین نیست که روان‌شناسی فقط مثبت مدعای ملحدان بوده باشد و فقط مخالفان دین بتوانند از روان‌شناسی استفاده کنند بلکه دین‌داران هم خیلی شواهد و ادله در روان‌شناسی به سود دین پیدا کرده‌اند ولی به هر حال شما کافی است که فقط يك فروید را در نظر بگیرید و ببینید که او با توجیحات روانی اجتماعی و تاریخی و مردم‌شناسانه‌ای که

۱. حدیث نبوی است و در هر صورت، درست تفسیر نشده است، تفصیل آن را در «توحید صدوق» بخوانید.

تحلیل زبانی است درباره‌ی نوع تلقی از معنی دار بودن گزاره‌های دینی بحث مستقل دارد.

تذکار و موعظه

اگر فرصت بود شاید چندین جلسه می‌شد که فقط فهرست مطالب و مسائل را بیان کنیم. مقصود از این سخنان این است که: بدانید علاوه بر آنچه در کتب کلامی سنتی می‌خوانید که باید هم بخوانید، شما در دوره‌ای می‌خواهید از اسلام دفاع کنید که گرانبار است از انواع شبهات و مسائلی از قبیل آنچه خدمتان عرض کردم و تصور نکنید که کسی می‌تواند جلو ورود این افکار را بگیرد. مثلاً دولت اقدام بکند یا به صورت دیگر، اگر معقول و منطقی و مفید هم باشد، شدنی نیست. و بنا را بر وارد شدن این حرفها بگذاریم و وارد هم شده است و وظیفه بدانید که وارد این عوالم بشوید و شبهات را بشناسید و پاسخ بدهید.

اگر می‌خواهید در جامعه‌ی امروز و فردای ایران اسلامی در میان نسل جوان کتابخوان دانشگاهی حضور داشته باشید و مصداق «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» باشید بدانید که این مسائل هم هست البته شبهه‌ی جبر و اختیار که ۸۰۰ سال پیش مطرح بوده اکنون نمی‌خواهم بگویم از بین رفته است بلکه آنها هم هست

اخلاق را هم که عرض کردم، آنجا که به فلسفه‌ی اخلاق اشاره کردم. اصلاً کمتر کتاب کلامی جامعی را شما در غرب امروز می‌بینید که از اخلاق بحث نکرده باشد. من اخیراً فهرست کتاب گاد انفیلزوفی آنتونی فلو را می‌دیدم (از فیلسوفان انگلیسی معاصر که عقاید ضد دینی‌اش معروف است) که خدا و فلسفه نام دارد او در این کتاب فصل مفصلی تحت عنوان اخلاق و خدا دارد و مکاتب اخلاقی بشری متعددی از جانب فلاسفه‌ی اخلاق در طول خصوصاً این ۲۰۰ سال اخیر عرضه شده که خواسته‌اند به نحوی اخلاق را منقطع از ریشه‌ی مذهبی‌اش توجیه کنند که بحثش در فلسفه‌ی اخلاق مطرح است.

زبان‌شناسی و تحلیلات مربوط به زبان‌شناسی

اخیراً نقدهایی ادبی که در اروپا درباره‌ی کتابهای مقدس شده است و عده‌ای به سراغ نص کتاب مقدس رفته‌اند و از رهگذر نقد ادبی و تحلیل زبانی، از آن قداست زادی کرده‌اند. به این معنا که این کتب را از حیث تطوّر واژگانی در دورانهای مختلف بررسی کرده‌اند و خیلی از اعتقادات نسبت به این کتب را در معرض تردید قرار داده‌اند.

رشته‌ای که مربوط به زبان و فلسفه‌ی

بوده است و من گزارشگر ناقص از این واقعیات هستم، اگر چنین است از خود سؤال کنید که لازمی موفقیت در این میدان چیست؟ آیا می شود شما با این مسائل (و مباحث اجتماعی و حقوقی و فلسفی و غیره) آشنا نباشید، ولی بخواهید به شبهات کلام برخاسته از این مباحث در مقابل دین پاسخ بدهید؟ شما که می خواهید امروز از دین دفاع کنید و معنای کلام هم همین است سؤال کنید از خودتان که چه معارفی را اجمالاً باید بشناسید؟ من عرض می کنم مرحله‌ی پیشرفته تر کار شما این است که تخصص خود شما هم در آینده گرایش شود؛ زیرا ورود و احاطه بر همه‌ی این مسائل کار يك نفر، دو نفر نیست مثلاً متخصص کلام در مباحث اخلاق يك نفر و مباحث اجتماعی يك نفر و روان شناسی يك نفر دیگر لازم دارد و آیا با ندانستن زبان خارجی شما می توانید به كنه مقصود آن متفکران و مشككان و دیگران پی ببرید؟ و یا همیشه باید سر سفره‌ی مترجمانی باشید که معلوم نیست چقدر از خود اضافه کرده اند و چقدر مطلب را فهمیده اند و یا نفهمیده اند؟

آب کم جو تشنگی آور بدست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته

و به کلام قدیم هم نیاز است و ما سنت ستیز نیستیم و هر نوع نوآوری را که منقطع از سنت باشد را بی ریشه می دانیم. ما باید با فلسفه و کلام اسلامی آشنا باشیم اشکال در آن نیست که چرا شما می خواهید با آن آشنا باشید بلکه اشکال در این است که تصور کنید اکتفای به آن مباحث مفید خواهد بود. شما ببینید مجلات و کتب و درسهای دانشگاهی به صورت خفی و جلی که به این مسائل می پردازند چقدر است. این چیزی نیست که کسی بخواهد جلوش را بگیرد این شدنی نیست. در عالم مسیحیت کوششهای زیادی شده است برای این که با این مسائل درگیر شوند و فکر نکنید که متکلمان مسیحی در طول این قرون دست روی دست گذاشته و پاپ و واتیکان و ارتدکسها و غیره تماشاگر بودند، بلکه انواع و اقسام کتابها نوشته و بحثها کردند. معلوم نیست که ما کمتر از آنها باشیم و باید قدم به میدان شناسایی بگذاریم.

آخرین جمله: دوستان فکر کنید لوازم چنین مسئولیتی چیست؟ مگر التزام به شیئی التزام به لوازم آن نیست؟ اگر قبول دارید که آوردگاه مسائل کلامی که پیش روی شما به عنوان متخصصان علم کلام گسترده است از این گونه مسائل است و اگر قبول دارید که من این مسائل را که عرض کردم موجود